

واژه‌های مهم املائی

شیرخوارگی - متمکن - استحکام اراده - بحران‌های عصبی - تحفه - منبع بی‌شائبه - مشیت الهی - فاجعه - بینگارد - قناعت - عاری -
متمرکز کرده بود - به منزله - مسائل روزمره - مباحث مختلف - عوارض مرگ - ظرافت و نقل - قصه‌های اصیل - ذوق لطیفی - طریق -
مفاتیح‌الجنان (= مفاتیح جمع مفتاح است و با واژه‌های فتوح، فتح، فاتح و مفتوح، هم‌خانواده می‌باشد.) - فصول - لطایف غزل - اندرزی
و تمثیلی - انعطاف جادوگرانه - هیبت - اضداد - تشرع و عرفان - حُجره - اَحَدی - سراچه ذهنم - آماس - قوز می‌کردم - فرط هیجان -
لکه - پالیز سعدی - سوق دادن - شیر آغوز - پرتوقع - جرئت - حرص - استسقا - سنایی - سهل و ممتنع

قبل از پاسخ دادن به قلمروها بخوانید

◆ قلمرو ادبی ← متناقض نما (= پارادوکس) (مطابق با تمرین شماره ۲ قلمرو ادبی)

به بیت زیر از سعدی توجه کنید:

هرگز وجود حاضرِ غایب شنیده‌ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است

همان‌طور که می‌بینید واژه‌های «حاضر» و «غایب»، هم‌زمان، به پدیده‌ای واحد نسبت داده شده‌اند و به بیان دیگر، غایب، صفت حاضر، واقع شده است.

به نظر شما چنین امری ممکن است؟

انسانی که حاضر است، نمی‌تواند غایب باشد؛ چون این دو صفت، متناقض‌اند؛ یعنی هریک وجود دیگری را نقض می‌کند؛ با این وجود، شاعر چنان آن‌ها را هنرمندانه در کلام خود به کار برده است که زیبا، اقناع‌کننده و پذیرفتنی است. به این گونه کاربرد مفاهیم، آرایه متناقض‌نما (= پارادوکس) می‌گویند.

قبل از پاسخ دادن به قلمروها بخوانید

متناقض‌نما از نظر لفظ و معنا به دو نوع تقسیم می‌شود:

الف) متناقض‌نمای معنوی: در ورای ظاهر عادی، حقیقتی مخالف با ظاهر آن، وجود دارد؛ مانند:

یک قصّه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

نامکرر بودن یک قصّه که بیش نیست ← متناقض‌نما

ب) متناقض‌نمای لفظی: که در معنی، تناقض وجود ندارد؛ اما در آن، الفاظی هست که در یک معنی با هم تناقض دارند و در معنی دیگر

متناقض‌نما نیستند و تنها یکی از شیوه‌های آشنایی زدایی و زیبایی آفرینی زبانی است و ربطی به مفاهیم متناقض‌نما ندارد؛ مانند:

با که این نکته توان گفت که آن سنگین‌دل کُشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

کُشتن و دم عیسی (=زنده کردن) داشتن ← متناقض‌نما

قبل از پاسخ دادن به قلمروها بخوانید

نکته: گاهی متناقض نما به صورت ترکیب می آید؛ یعنی دو واژه مخالف به وسیله کسره (-) به هم پیوند می خورند؛ مانند:

■ استحکام کاخ پوشالی ← کاخ یا باید پوشالی باشد یا استحکام داشته باشد، بنابراین پارادوکس دارند.

■ دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش ← کوزه یا باید گویا باشد یا خموش (= خاموش) بنابراین پارادوکس دارند.

قبل از پاسخ دادن به قلمروها بخوانید

✂ آرایه متناقض نما را در دو سروده «قیصر امین پور» بیابید.

(الف) کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی

قلمرو ادبی: کشتی عشق ← اضافه تشبیهی / آرامش طوفانی ← متناقض نما / لنگر، کشتی و طوفان ← مراعات نظیر / کنار ← ایهام تناسب ۱- پهلوی ۲- ساحل که با کشتی و لنگر، تناسب دارد. / لنگر گرفتن ← کنایه از آرام گرفتن و به خط پایان رسیدن

مفهوم: مسیر نهایی عشق، رسیدن به معشوق است. (= عشق همان معشوق است.)

(ب) بارها از تو گفتـــه‌ام از تو بارها از تو، بارها با تو
ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق! ای همه استعاره‌ها با تو

قلمرو ادبی: حقیقی‌ترین مجاز ← متناقض نما (= زیرا آنچه حقیقی است، نمی‌تواند مجاز (= غیر حقیقی) باشد. / مجاز و استعاره ← مراعات نظیر / ای حقیقی‌ترین مجاز و ای عشق ← تشخیص (= چون منادا واقع شده‌اند.)

بهترین یاد بگیریم

(سراسری ریاضی - ۱۹)

۱. در کدام گزینه آرایه متناقض نما (پارادوکس) به کار رفته است؟

- | | |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱) دلم امروز چو کاه از نفسی می‌لرزد | یادِ آن روز که چون کوه جگر بود مرا |
| ۲) گر چو شب‌نم نفسی، هم نفسِ گل بودم | بهره زان وصل همان دیده‌تر بود مرا |
| ۳) یافت باشکوه، ره زندگی من پایان | چون جَرس، ناله‌ی من زادِ سفر بود مرا |
| ۴) حاصلِ ذوق و هنر خونِ جگر بود مرا | این هم از بی‌هنری‌های هنر بود مرا |

پاسخ تشریحی بهتریاد بکیریم

۱. گزینه ۴. ترکیب «بی هنری های هنر» متناقض نما است. یک چیز بی هنر نمی تواند هنر باشد.

بهتر یاد بگیریم

۲. در همه بیت‌ها، پارادوکس (= متناقض‌نما) وجود دارد به جز...

- | | |
|---|-----------------------------------|
| (۱) تا زمان بی‌زمانه، جام می بر کف نهیم | بشکنیم اندر زمانه گردش ایام را |
| (۲) در آتش بی‌شعله هجران چه شررهاست | جان سوخته داند که نگنجد به کلامی |
| (۳) تا دل هرزه‌گرد من، رفت به چین زلف او | زان سفر دراز خود، عزم وطن نمی‌کند |
| (۴) خلق و بازار جهان، کش همه سود است و زیان | من و سودای محبت که زیانش، سود است |

پانچ تشریحی بہتر یاد بکیریم

۲. گزینه ۳. گزینه ۱: زمان بی زمانه ← متناقض نما
گزینه ۲: آتش بی شعله ← متناقض نما
گزینه ۴: سود بودن زیان و زیان بودن سود ← متناقض نما

قلمرو زبانی

۱ مترادف هر واژه را بنویسید.

مفاتیح	(کلیدها)
مستقر	(قرار گرفته، ساکن)
متمکن	(ثروتمند)

قلمرو زبانی

۲ از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی دارند، بیابید و بنویسید.

بحران‌های عصبی - منبع بی‌شائبه - قصه‌های اصیل - انعطاف جادوگرانه

قلمرو زبانی

۳ نمونه‌ای از کاربرد نقش تبعی «بَدَل»، در متن مشخص کنید.

این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، معلمِ اوّل، که هم هیبت یک آموزگار را دارد هم مهرِ یک پرستار.

بدل

بدل

قلمرو زبانی

۴ در بند دوم درس، در کدام جمله‌ها، «مفعول» دیده می‌شود؟ «نهاد» جمله اول را مشخص کنید.

مفعول	نهاد جمله اول	جمله
توگلی	او	او نیز مانند مادرم توگلی داشت
مقاومت		به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید
خوب		خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت
پیشامد ناگوار		پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد

در جمله دوم، «مقاومت» مفعول است و «استحکام اراده» معطوف به مفعول است.

در جمله سوم، «خوب» مفعول است و «بد» معطوف به مفعول است.

قلمرو ادبی

۱ کدام عبارت درس، به ویژگی سهلِ ممتنع بودنِ سبک سعدی اشاره دارد؟

«این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدنِ او را هر روز در کوچه و بازار می شنویم.»

توضیح: «سهل» به معنی آسان است و «مُمتنع» به معنی غیرممکن می باشد، بنابراین «سهل و ممتنع» یعنی سخنی که در ظاهر ساده باشد، اما نمی توان مثل آن را گفت.

قلمرو ادبی

۲ به بیت زیر از سعدی توجه کنید:

هرگز وجود حاضرِ غایب شنیده‌ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است
همان طور که می‌بینید واژه‌های «حاضر» و «غایب»، هم زمان، به پدیده‌ای واحد
نسبت داده شده‌اند و به بیان دیگر، غایب، صفت حاضر، واقع شده است.
به نظر شما چنین امری ممکن است؟

انسانی که حاضر است، نمی‌تواند غایب باشد؛ چون این دو صفت، متناقض‌اند؛ یعنی جمع
شدن آنها باهم ناممکن است؛ چون هر یک، وجود دیگری را نقض می‌کند؛ با این حال،
شاعر چنان آن دورا هنرمندانه، در کلام خود به کار برده است که زیبا، اقناع‌کننده و
پذیرفتنی می‌نماید. به این گونه کاربرد مفاهیم متضاد، آرایه «متناقض نما» (پارادوکس)
می‌گویند.

قلمرو ادبی

■ آرایه متناقض نما را در دو سروده «قیصر امین پور» بیابید.

(الف) کنار نام تولنگ گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی

(ب) بارها از تو گفته‌ام از تو بارها از تو، بارها با تو

ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق! ای همه استعاره‌ها با تو

(الف) ← ترکیب «آرامشی طوفانی»، متناقض نما است، زیرا یاد نمی‌تواند هم آرامش باشد هم طوفانی.

(ب) ← ترکیب «حقیقی‌ترین مجاز»، متناقض نما است، زیرا آنچه که حقیقی است نمی‌تواند، مجاز هم باشد.

قلمرو فکری

۱ نویسنده برای قصّه های ایرانی چه ویژگی هایی را برمی شمارد؟

قصّه های ایرانی، پررنگ و نگار و پرّان و نرم هستند.

قلمرو فکری

۲ معنی و مفهوم جمله های زیر را بنویسید.

■ سراچه ذهنم آماس می کرد.

■ از فرط هیجان لگه می دویدم.

■ سراچه ذهنم آماس می کرد ← درک و فهم من، وسعت می یافت.

■ از فرط هیجان، لگه می دویدم ← از شدت هیجان و شادمانی، سریع (= جست و خیز کنان) راه می رفتم.

■ لگه دویدن: حالتی بین رفتن و دویدن

قلمرو فکری

۳ درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید.

هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.

تسلیم در برابر خواست و اراده خداوند بودن از این عبارت دریافت می شود؛ یعنی پیشامدهای خوب و ناگوار به خواست و اراده خداوند است و انسان باید آن ها را بپذیرد.

قلمرو فکری

۴ دربارهٔ ارتباط بیت پایانی و متن درس توضیح دهید.

دکتر اسلامی می‌گوید: «من از روی علاقه و بدون مربّی و راهنما نویسندگی را شروع کردم؛ بنابراین اگر ضعف و کاستی در کارم وجود دارد بر من عیب نگیرید. در حقیقت، دکتر اسلامی به خاطر ضعف و کاستی‌اش، عذرخواهی می‌کند.



روان خوانی میثاق دوستی

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

❖ متعصّب: غیرتمند	انجمن: گروه، جمع، محفل	قوّتِ طبع: قدرت و توانایی ذوق شاعری
❖ شرافتمند: شریف، اصیل و نجیب	أنس: خو گرفتن	❖ به نقد: در حال حاضر، در وضعیت موردنظر
❖ مسرور: شادمان، خشنود	ادا کرده است: به جا آورده است	❖ حُسن سیرت: نیکویی خُلق (= سیرت: خُلق، روش)
❖ چابک: تند و فرز	فروغ: روشنی، درخشش، پرتو	❖ صَباحت: زیبایی جمال
چابک‌دستی: استادی، مهارت داشتن	❖ مسرّت: شادی، خوشی	توأم: همراه، باهم
رُفته: پاک کرده	❖ گیوه: نوعی کفش با رویه‌ای دست‌باف	بالجمله: خلاصه
دُرافشان: درخشان، افشانندهٔ دُر (= مروارید)	❖ لفاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.	سالخورده: کهنسال، پیر
گریبان: یقه	متأثر: اندوهگین، غمگین	❖ دستخوش: آنچه یا آن که در معرض چیزی
طراوت: تر و تازه شدن، تازگی	کام: دهان	قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطرهٔ آن است؛ بازیچه
چلچله: پرستو	مُزگان: جمع مُژه، پلک‌های چشم	تقدیر: سرنوشت، فرمان خدا
خودرو: (= علفی خودرو): گیاهی که به	تواضع: فروتنی	بسزا: شایسته
خودی خود می‌روید.	❖ سَبک‌سری: سهل‌انگاری و بی‌مسئولیتی	فروگذاری: کوتاهی، سُستی
نیاز (= پیش آفتاب، نیازآورده): احتیاج،	آرمان: آرزو، امید	بدیهی: آشکار، واضح، روشن
خواهش	نهایت: پایان، آخر	❖ میثاق: عهد و پیمان
❖ فرخنده: مبارک، خجسته	صراحت: روشنی، آشکاری	مؤکّد: استوار، محکم

معنی واژه‌ها به ترتیب سطرها

نامزد: مُعین شده برای شغل و عملی	گشاده: شاد، خوشحال، خندان	نَمَد: پارچهٔ کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا گُرک به دست می‌آید و از آن به عنوان فرش استفاده می‌کنند یا کلاه و بالاپوش می‌سازند؛ بالاپوشِ نمدی
ضبط کردن: حفظ کردن، نگه داشتن	مُستخدم: در این جا کارمند	عید طبیعت: فصل بهار
قاصد: پیک	لطیفه پرانی: لطیفه گویی (= لطیفه: گفتار نرم و دلپذیر)	تشریفات: آداب و رسومِ خاص در پذیرایی‌های رسمی، پذیرایی
طهارت: پاکی، پاکیزگی	صاحب ذوق: دارای استعداد و قریحه	تهنیت: تبریک گفتن، شادباش گفتن، تبریک
دوشیزه: دختر جوان و باکره	قریحه: استعداد، ذوق ([صاحب] قریحه: با استعداد)	خوش خُلق: خوش برخورد و خوش اخلاق (= خُلق: خو، عادت)
انقلاب: دگرگون شدن، واژگون شدن	تأمین کردن: برآورده کردن، فراهم کردن	بذله گو: شوخ، لطیفه پرداز
سَلَب: رُبودن و جدا کردن چیزی از چیز دیگر (= سلب شدن: جدا شدن)	بالبداهه: بدون اندیشهٔ قبلی	عَنَدلیب: بلبل، هزارستان
کافوری: به رنگ کافور، سفید	مُستخدم: در این جا کارمند	
چابک: تند و فِرز	لطیفه پرانی: لطیفه گویی (= لطیفه: گفتار نرم و دلپذیر)	
فصیح: زبان آور		
	بالبداهه: ارتجالاً، بدون اندیشهٔ قبلی	

سه روز به اول فروردین مانده بود. روز قبل از آن، آخرین قسمتِ دروس ما امتحان شده و از این کار پرزحمت که برای شاگرد مدرسه متعصب و شرافتمند بالاترین مشکلات است، رهایی یافته بودیم و همه به قدر توانایی و هوش خویش، تحصیلِ موفقیت نموده بودیم.

معنی: هر کدام از ما به اندازه هوش و توانایی خودمان، موفق شده بودیم.

قلمرو زبانی: ترکیب‌های وصفی عبارتند از: سه روز، آخرین قسمت، این کار، کار پُر زحمت، شاگرد مدرسه متعصب، [شاگرد مدرسه] شرافتمند، بالاترین مشکلات روز قبل از آن ← قید / آخرین قسمتِ دروس ما ← گروه نهادی / شاگرد مدرسه متعصب ← گروه متممی (= شاگرد مدرسه ← هسته) / شرافتمند ← معطوف به صفت «متعصب» / فعل کمکی «بود» بعد از «شده» به قرینه لفظی حذف شده است. ← امتحان شده [بود] / همه ← ضمیر مبهم و نهاد / هوش ← معطوف به مضاف‌الیه «توانایی»

کم حافظه‌ترین شاگردان، بیش از بیست روز، اوقات خویش را صرف حاضر کردن دروس کرده بود و حتی من که به هوش و حافظه خویش اطمینان داشتم، مرور قطعات ادبی به زبان فرانسه را فراموش نکرده بودم و بدین جهت هر کس از کار خویش راضی و مسرور، می‌خواستیم روزی را که در پی امتحانات بود، به تفریح و شادی به سر ببریم. بارانی بهاری، از آنهایی که ایجاد سیل می‌کند، شب پیشین برای شست‌وشوی صحرا و بوستان چابک‌دستی کرده، راه باغ را رفته و گونه گل‌های بنفشه را درافشان ساخته بود. از پشت کوه و از گریبان افق طلایی، آفتاب طراوت بخش بهاری، به روی ما که از سحرگاهان گرد آمده بودیم، تبسم می‌کرد؛ گفתי جشن جوانی ما را تبریک می‌گفت.

قلمرو ادبی: چابک‌دستی کردن به باران نسبت داده شده ← تشخیص (= جان بخشی) / گونه (= صورت) گل‌ها ← تشخیص و اضافه استعاری / دُر ← استعاره از قطره‌های باران (= شبنم) / تبسم کردن به آفتاب نسبت داده شده ← تشخیص / گریبان (= یقه) افق ← اضافه استعاری و تشخیص / به سر بُردن (= به سر ببریم) ← کنایه از گذراندن، طی کردن / باران، سیل، شست‌وشو ← مراعات نظیر / بوستان، باغ، گل، بنفشه ← مراعات نظیر

کم حافظه‌ترین شاگردان، بیش از بیست روز، اوقات خویش را صرف حاضر کردن دروس کرده بود و حتی من که به هوش و حافظه خویش اطمینان داشتم، مرور قطعات ادبی به زبان فرانسه را فراموش نکرده بودم و بدین جهت هر کس از کار خویش راضی و مسرور، می خواستیم روزی را که در پی امتحانات بود، به تفریح و شادی به سر ببریم. بارانی بهاری، از آنهایی که ایجاد سیل می کند، شب پیشین برای شست و شوی صحرا و بوستان چابک دستی کرده، راه باغ را رفته و گونه گل های بنفشه را در افشان ساخته بود. از پشت کوه و از گریبان افق طلایی، آفتاب طراوت بخش بهاری، به روی ما که از سحرگاهان گرد آمده بودیم، تبسم می کرد؛ گفתי جشن جوانی ما را تبریک می گفت.

تجزیه نحوی: ترکیب های وصفی عبارتند از: بیست روز، قطعات ادبی، هر کس، بارانی بهاری، شب پیشین، افق طلایی، آفتاب طراوت بخش، [آفتاب] بهاری
 جمله «گونه گل های بنفشه را در افشان ساخته بود.» ← «نهاد + مفعول + مسند + فعل» (= گونه گل های بنفشه ← مفعول / در افشان ← مسند / ساخته بود ← فعل) / آفتاب طراوت بخش بهاری ← گروه نهادی / گرد آمده بودیم ← فعل ماضی بعید

توضیح: بعضی از دستورنویسان اعتقاد دارند واژه «کم حافظه ترین» که در این عبارت با کسره به کار رفته (= کم حافظه ترین شاگردان)، هسته است نه صفت عالی؛ یعنی ترکیب «کم حافظه ترین شاگردان» را ترکیب اضافی (= مضاف و مضاف الیه) به حساب می آورند.

آسمان می خندید؛ گل ها از طراوت درونی خویش، سرمست و چلچله ها گرداگرد درختان بزرگ، که از شکوفه، سفید بودند، می رقصیدند. گنجشکی زرد، روی شاخه علفی خودرو نشسته، پرهای شبنم دار خویش را تکان داده، پیش آفتاب، نیاز آورده، در آن بامداد فرخنده، جفت خویش را می خواند. پسری روستایی نَمَد کوچک خویش را به دوش انداخته، چوب دستی بلند بر دوش، گَلَّه گوسفندی را به دامنه کوه، هدایت می کرد. دست های حنابسته او نشان می داد که او نیز برای رسیدن عید طبیعت، تشریفاتی فراهم آورده است.

قلمرو ادبی: خندیدن به آسمان، سرمست بودن به گل ها، رقصیدن به چلچله ها و نیاز آوردن به گنجشک نسبت داده شده ← تشخیص (= جان بخشی) / گل ها، درختان، شکوفه و شاخه ← مراعات نظیر / نَمَد ← مجازاً بالاپوشی از جنس نَمَد

قلمرو زبانی: بعضی از ترکیب های وصفی عبارتند از: طراوت درونی، درختان بزرگ، گنجشکی زرد، علفی خودرو، پرهای شبنم دار، آن بامداد، بامداد فرخنده، پسری روستایی، نَمَد کوچک، چوب دستی بلند، دست های حنا بسته
آسمان می خندید ← جمله «نهاد + فعل» (= دو جزئی) / سرمست ← مسند / فعل «بودند» بعد از «سرمست» به قرینه لفظی حذف شده است. / گرداگرد درختان بزرگ ← گروه قیدی / گَلَّه گوسفندی ← مفعول / دست های حنا بسته او ← گروه نهادی

توضیح: در گروه اسمی «روی شاخه علفی خودرو» واژه «شاخه» بدون کسره (ـِ) به کار رفته است، بنابراین، «شاخه» در این جا ممیز است؛ یعنی: «روی [یک] شاخه علفی خودرو».

پسرک، آوازخوانان از پهلوی ما گذشت، نگاهی به ما کرده، لبخندی زد؛ پنداشتی با زبانِ بی‌زبانی می‌خواهد به ما، که مانند خودش از رسیدن بهار سرمستیم، عرض تبریک و تهنیت کند. رفیقی خوش خُلق و بذله‌گو که عندلیبِ انجمن اُنس ما محسوب می‌شد، از خندهٔ پسرک، شادمان، او را صدا زد و به او گفت:

«پسر جان، اسمت چیست؟»

قلمرو ادبی: زبان بی‌زبانی ← پارادوکس (= متناقض نما) و کنایه از غیرمستقیم و با نگاه، پیامی را رساندن / رفیق به عندلیب (= بلبل) تشبیه شده است. / عندلیب انجمن بودن ← کنایه از خوش سخن بودن

قلمرو زبانی: «ک» در «پسرک» ← نشانهٔ تصغیر (= پسر کوچک) / نگاهی ← مفعول / زد ← ماضی ساده / رفیقی خوش خُلق و بذله‌گو ← دو ترکیب وصفی و گروه نهادی / پسر جان ← منادا / چه ← مسند (= چیست؟ ← چه است؟)

روابط معنایی: تبریک و تهنیت ← تراذف (= مترادف بودن) / خوش خُلق و بذله‌گو ← تناسب

فرزند صحرا که هیچ وقت با ساکنین شهر مکالمه نکرده بود، دست و پای خویش را گم کرد،
اما فوراً خود را جمع کرده و در چشم‌های درشتش فروغی پیدا شد؛ گفتی جمله‌ای که پدرش در
این موقع ادا می کرده است، به خاطرش آمده و از این رو مسرتی یافته است؛ پس جواب داد: «نوکر
شما، حسین.»

تلموذایی: دست و پای خویش را گم کرد. ← کنایه از مضطرب و دست‌پاچه شد / خود را جمع کرده ← کنایه از آرامش خود را به دست آورد؛ بر ترسِ
خود غلبه کرد.

تلموذایی: فرزند صحرا ← نهاد / هیچ وقت ← ترکیب وصفی در این جا نقش قیدی دارد. / مکالمه ← مفعول / فروغی ← نهاد / پیدا ← مسند /
گفتی (= انگار) ← قید / فعل کمکی «است» بعد از «آمده» به قرینه لفظی حذف شده است. ← به خاطرش آمده [است] / نوکر شما ← مسند /
حسین ← بدل از «نوکر شما» (= [من] نوکر شما، حسین، [هستم])

دیگری پرسید: «برای عید، چه تهیه کرده‌ای؟»

پسرک در جواب خنده‌ای زد و گفت: «پدرم یک جفت گیوه برایم خریده و دیروز که از شهر آمده بود، کلاهی برایم آورد که هنوز با لفاف کاغذی در گوشهٔ اتاق گذاشته است و قبای سبز، هنوز تمام نشده و مادرم می گوید که تا فردا صبح حاضر خواهد شد.»

تلموزبانی: دیگری ← ضمیر مبهم و نهاد / چه ← ضمیر پرسشی و مفعول (= چه [چیزی را] تهیه کرده‌ای؟) / خنده‌ای ← مفعول / یک جفت گیوه ← ترکیب وصفی و گروه مفعولی (= جفت ← ممیز) / لفاف کاغذی ← ترکیب وصفی و گروه متممی (= کاغذی ← صفت نسبی) / حاضر ← مسند / خواهد شد ← فعل اسنادی آینده

در این بین، من متأثرتر از همه پیشنهاد کردم از شیرینی‌هایی که همراه داشتیم، سهمی به کودک دهقان بدهیم و کامش را شیرین کنیم و چنین کردیم.

کودک با ادب و تواضعی عجیب آنها را گرفت و همین که دید گوسفندها خیلی دور شده‌اند و باید برود، دست در جیب کرده، مُشتی کشمش بیرون آورد و به رفقا داد.

با این هدیه، کلمهٔ پوزش و تقاضا همراه نبود، تنها مژه‌های سیاه و بلند، یک جفت چشمِ درشتِ به زیر افکنده را پوشیده بود و معلوم می‌کرد که حسین از ناچیزیِ هدیهٔ خویش شرمسار است.

قلمرو ادبی: کامش را شیرین کنیم. ← کنایه از او را شاد و خوشحال کنیم.

قلمرو زبانی: شیرینی‌هایی ← مفعول / سهمی ← مفعول / چنین ← مفعول / ادب و تواضعی عجیب ← دو ترکیب وصفی و متمم (= ادب [عجیب] و تواضعی عجیب)

در باغ، زیر یک درخت تنومند سیب، پس از چند ساعت، بازی و سبک‌سری به استراحت نشستیم و از هر در سخنی در میان آوردیم. آرزوهای شاگردان جوان که تازه می‌خواستند از مدرسه بیرون آیند، گوناگون بود و هریک آرمانی داشتند که برای سایرین با نهایت صراحت و سادگی بیان می‌کردند و از آنها مشورت می‌خواستند.

قلمرو ادبی: سبک سری ← کنایه از سهل‌انگاری و بی‌مسئولیتی / از هر در سخن در میان آوردن ← کنایه از سخنانِ متنوع و گوناگون گفتن

قلمرو زبانی: زیر یک درخت تنومند سیب ← گروه قیدی (= زیر درخت ← ترکیب اضافی / یک درخت ← ترکیب وصفی / درخت تنومند ← ترکیب وصفی / درخت سیب ← ترکیب اضافی) / پس از چند ساعت ← گروه قیدی (= چند ساعت ← ترکیب وصفی) / آرزوهای شاگردان جوان ← گروه نهادی برای فعل «بود» / گوناگون ← مسند / هر یک ← نهاد / آرمانی ← مفعول / آیند (= از مدرسه بیرون آیند) به معنی «بیایند» ← مضاع التزامی

جوان‌ترین همه که قیافه‌ای گشاده و چشم‌هایی درشت داشت، اما هنوز طفل و نارسیده، می‌خواست در اداره‌ای که پدرش مستخدم بود، داخل شود و برای ادای این نقشه، مقدماتی حاضر می‌کرد. من از همه خیال‌پرست‌تر، می‌خواستم آزاد و بی‌خیال، وقت خود را به شعر و شاعری صرف کنم و با نان اندک بسازم و در پی شهرت ادبی بروم. در آن روزها تازه بیت‌های بی‌معنی می‌ساختم که وسیله خنده رفقا بود.

قلمرو ادبی: قیافه‌ای گشاده ← کنایه از چهره‌ای خندان و شاد / طفل و نارسیده ← کنایه از بی‌تجربه / با نان اندک ساختن ← کنایه از قانع و خرسند بودن / نان ← مجاز از غذا، روزی، نیاز زندگی

قلمرو زبانی: فعل «بود» بعد از «نارسیده» به قرینه معنایی حذف شده است. ← هنوز طفل و نارسیده [بود]. / طفل ← مسند / نارسیده ← معطوف به مسند / «قیافه‌ای گشاده» و «چشم‌هایی درشت» ← دو ترکیب وصفی / قیافه‌ای گشاده ← مفعول / چشم‌هایی درشت ← معطوف به مفعول / نان اندک ← ترکیب وصفی / شهرت ادبی ← ترکیب وصفی.

این آرزو تا مدّتی موضوع شوخی دوستان گردید و هر یک شروع به لطیفه‌پرانی کردند. یکی می‌گفت درست است که تو خیلی باهوش و صاحب ذوق و قریحه هستی و البته ادبیات نیز وسیله شهرت است، ولی این شهرت، زندگی مادی انسان را تأمین نمی‌کند.

قلمرو زبانی: ترکیب‌های وصفی عبارتند از: این آروزها، این شهرت، زندگی مادی / ترکیب‌های اضافی عبارتند از: موضوع شوخی، شوخی دوستان، صاحب ذوق، [صاحب] قریحه، وسیله شهرت، زندگی انسان / «تا» (= این آروزها تا مدّتی) ← حرف اضافه / بعد از فعل «می‌گفت» (= یکی می‌گفت) حرف ربط «که» حذف شده است، بنابراین جمله «یکی می‌گفت» ← هسته و جمله «درست است.» ← جمله وابسته (= پیرو) / موضوع شوخی دوستان ← گروه مسند / یکی ← نهاد / درست ← مسند / این شهرت ← نهاد

دومی شوخ تر می گفت: «بسیار خوب است و سلیقه تو را می پسندم و روزی که شاه شدم، تو را ملک الشعرا خواهم کرد.»

سومی گفت: «آقای شاعر، لطفاً در همین مجلس، بالبداهه از امیر معزی تقلید کرده، شعری در مدح گیوه من بگویید، بدانم قوت طبع شما تا چه پایه است.»

من از این کنایه ها در عذاب، هنرمندی کرده، گفتم: «گفت و گو درباره مرا برای آخر بگذارید. به نقد باید آرزوهای دیگران را شنفت.»

منی: در حال حاضر (= اکنون) باید آرزوهای دیگران را شنید.

قلمرو زبانی: شوخ تر ← قید / بسیار ← قید / خوب ← مسند / ملک الشعرا ← مسند / خواهم کرد ← فعل آینده (= گذرا به مفعول و مسند) / همین مجلس ← ترکیب وصفی و متمم / بالبداهه ← قید / قوت طبع شما ← گروه نهادی / «تا» در این جا حرف اضافه است، اما «تا چه پایه» ← گروه مسندی / بگذارید ← فعل امر

عزیزترین رفقای من که حُسن سیرت را با صَباحت توأم داشت، لبخندی زده، گفت: «من می‌خواهم با مایهٔ اندک، بازرگانی را پیش گیرم اما بدان شرط که رفقا هر وقت می‌خواهند خریداری کنند، از تجارت‌خانهٔ من باشد.»؛ بالجمله، هر کس آرمان خویش را بیان داشت و در باب آنها صحبت کردیم تا نوبت به سالخورده‌ترین رفقا رسید. او تجربه‌آموخته‌تر گفت:

معنی: باطن نیک (= خوش رفتاری) و زیبایی جمال را با هم داشت.

قلمرو زبانی: توأم ← قید / لبخندی ← مفعول / مایهٔ اندک ← ترکیب وصفی و متمم / بالجمله ← قید / صحبت ← مفعول / تجربه‌آموخته‌تر ← قید

«رفقا، زندگانی آینده ما دستخوش تصادف و اتفاق است. دور روزگار، بر سر ما چرخ ها خواهد زد و تغییرات بی شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد. امروز کار بسزا این است که با یکدیگر عهد کنیم هر چه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته، از کمک به یکدیگر فروگذاری ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی، میثاق امروزی را مؤکد سازیم.»

معنی: دوستان، زندگانی آینده ما بازیچه حوادث گوناگون خواهد بود.

«رفقا، زندگانی آینده ما دستخوش تصادف و اتفاق است. دور روزگار، بر سر ما چرخ ها خواهد زد و تغییرات بی شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد. امروز کار بسزا این است که با یکدیگر عهد کنیم هر چه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته، از کمک به یکدیگر فروگذاری ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی، میثاق امروزی را مؤکد سازیم.»

معنی: روزگار بر ما می گذرد و تغییرات گوناگونی پدید می آید. ممکن است سرنوشت ما چیز دیگری باشد.

«رفقا، زندگانی آینده ما دستخوش تصادف و اتفاق است. دور روزگار، بر سر ما چرخ‌ها خواهد زد و تغییرات بی‌شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد. امروز کار بسزا این است که با یکدیگر عهد کنیم هر چه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته، از کمک به یکدیگر فروگذاری ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی، میثاق امروزی را مؤکد سازیم.»

معنی: باید به‌طور آشکار، بر عهد و پیمان امروز، محکم و استوار بمانیم.

قلمرو ادبی: چرخ زدن دور روزگار بر سر کسی ← کنایه از تغییر روزگار و سرنوشت، پیش آمدن حوادثِ گوناگون

قلمرو زبانی: زندگانی آینده ما ← گروه نهادی / دستخوش تصادف ← گروه مسندی / اتفاق ← معطوف به مضاف‌الیه «تصادف» / چرخ‌ها ← مفعول /

میثاق امروزی ← ترکیب وصفی و مفعول / مؤکد ← مسند / بسازیم ← مضارع التزامی و گذرا به مفعول و مسند

رفقا گفتند طرح پیمان را به رفیق خیال پرستِ خودمان، رها می کنیم و مرا نامزد آن کار کردند.
 من، یک دانه شکوفهٔ سیب چیده، گفتم: «بیاید هر پنج نفر پس از بستن پیمان، یک برگ از این
 شکوفه را جدا کرده، آن را درخانهٔ خویش، میان اوراق کتابی، به یادگار ایام جوانی ضبط کنیم.»
 رفقا سرها را روی شکوفه خم کردند، و قبل از آنکه برگ ها را بچینند، من چنین گفتم:

قلمرو زبانی: رفیق خیال پرست ← ترکیب وصفی و متمم (= خیال پرست ← صفت فاعلی مرکب مُرَخَّم) / نامزد آن کار ← گروه مسندی (= نامزد کار
 ← ترکیب اضافی / آن کار ← ترکیب وصفی) / فعل «کردند» (= مرا نامزد آن کار کردند) ← گذرا به مفعول و مسند / بیاید ← فعل امر / هر پنج
 نفر ← دو ترکیب وصفی (= هر ← صفت مبهم / پنج ← صفت شمارشی)

«به پاکی قاصدِ بی گناه بهار و به طهارت این دوشیزهٔ سفیدروی بوستان، سوگند که در تمام احوال و انقلابات روزگار، مثل برگ‌های این گلِ پاک دامن از یکدیگر حمایت کنیم و اگر تندبادی ما را از هم جدا کرد، محبت و علاقهٔ هیچ یک از دیگری سلب نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری شود، دوستی را نگاه داریم.»

معنی: به پاکی پیکِ بی گناه بهار و به پاکی شکوفهٔ سفید [سیب] قسم می‌خوریم که در تمام حالات و دگرگونی‌های زندگی، همانند برگ‌های این شکوفهٔ پاک از یکدیگر پشتیبانی بکنیم و اگر مشکلات و حوادثی، ما را از هم دور کرد، دوستی و علاقهٔ ما به یکدیگر از بین نرود و تا وقتی که مانند این شکوفه موهای ما سفیدرنگ شود (= تا زمانی که پیر شویم) دوستیمان را حفظ کنیم.

«به پاکی قاصدِ بی گناه بهار و به طهارت این دوشیزهٔ سفیدروی بوستان، سوگند که در تمام احوال و انقلابات روزگار، مثل برگ‌های این گلِ پاک دامن از یکدیگر حمایت کنیم و اگر تندبادی ما را از هم جدا کرد، محبت و علاقهٔ هیچ یک از دیگری سلب نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری شود، دوستی را نگاه داریم.»

قلمرو ادبی: قاصد بی گناه بهار ← اضافهٔ تشبیهی (= بهار مانند قاصد بی گناه است.) / بی گناه بودن بهار ← تشخیص / دوشیزهٔ سفیدروی بوستان ← استعاره از شکوفهٔ سیب / مثل برگ‌ها ← تشبیه (= «یم» در «کنیم» ← مشبه؛ مثل ← ادات تشبیه؛ برگ‌ها ← مشبه به؛ حمایت کردن ← وجه شبهه) / پاک دامن بودن گل ← تشخیص / تندباد ← استعاره از حوادث و مشکلات / موی ما مثل این شکوفه ← تشبیه (= موی ما ← مشبه؛ مثل ← ادات تشبیه؛ این شکوفه ← مشبه به؛ کافوری ← وجه شبهه) / کافوری شدن مو ← کنایه از سفید شدن (= پیر شدن)

«به پاکی قاصدِ بی گناه بهار و به طهارت این دوشیزهٔ سفیدروی بوستان، سوگند که در تمام احوال و انقلابات روزگار، مثل برگ‌های این گلِ پاک دامن از یکدیگر حمایت کنیم و اگر تندبادی ما را از هم جدا کرد، محبت و علاقهٔ هیچ یک از دیگری سلب نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری شود، دوستی را نگاه داریم.»

قلمرو زبانی: پاکی قاصدِ بی گناه بهار ← گروه متممی (= پاکی ← هسته؛ پاکی قاصد ← ترکیب اضافی؛ قاصد بی گناه ← ترکیب وصفی؛ قاصدِ بهار ← ترکیب اضافی) / طهارت این دوشیزهٔ سفیدروی بوستان ← معطوف به گروه متممی (= طهارت ← هسته؛ طهارت دوشیزه ← ترکیب اضافی؛ این دوشیزه ← ترکیب وصفی؛ دوشیزهٔ سفیدروی ← ترکیب وصفی / دوشیزهٔ بوستان ← ترکیب اضافی) / فعل «می‌خوریم» بعد از واژهٔ «سوگند» به قرینهٔ معنایی حذف شده است. / برگ‌های این گلِ پاک دامن ← گروه متممی (= برگ‌ها ← هسته؛ برگ‌های گل ← ترکیب اضافی؛ این گل ← ترکیب وصفی؛ گلِ پاک دامن ← ترکیب وصفی) / کنیم (= بکنیم) ← مضارع التزامی / تندبادی ← نهاد / ما ← مفعول / جدا ← مسند / کرد (= گردانید) ← فعل گذرا به مفعول و مسند / کافوری ← مسند

آنگاه پنج دست چابک، برگ های شکوفه را کردند و هر یک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشت.

قلمرو زبانی: آنگاه ← قید زمان / پنج دست چابک ← گروه نهادی (= دست ← هسته؛ پنج دست ← ترکیب وصفی؛ دست چابک ← ترکیب وصفی) / برگ های شکوفه ← گروه مفعولی / کردند ← فعل ماضی ساده / هر یک ← نهاد

واژه‌های مهم ادبی

متعصب - راضی و مسرور - عرض تبریک و تهنیت - خوش خلق و بذله گو - عندلیب انجمن انس - فروغ - ادا می کرده است - لفاف کاغذی - متأثر - تواضع عجیب - نهایت صراحت - ذوق و قریحه - بالبداهه - امیر معزی - حُسن سیرت - صَبَاحَت - توأم - تقدیر - کار بسزا - فروگذاری - میثاق - شکل بدیهی - مؤکد - ضبط کردن - طهارت (= با واژه‌های مطهر، تطهیر، طاهر و طهور هم خانواده است.) - احوال و انقلابات - سلب - نثر فصیح

درک و دریافت

۱ نوع ادبی متن روان خوانی را با ذکر دلیل بنویسید.

پاسخ: این متن از نوع خاطره نویسی است که در آن نویسندگان، خاطرات دوران مدرسه خود را به زبان ادبی نوشته است.

درک و دریافت

۲ دربارهٔ مناسبت مفهومی متن روان خوانی و عبارت زیر توضیح دهید.

■ الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ.

پایخ: معنی جملهٔ عربی ← بنده می‌اندیشد (= تدبیر می‌کند) و خدا تقدیر می‌کند.

عبارات متن روان خوانی (= دور روزگار، بر سرِ ما چرخ‌ها خواهد زد و تغییرات بی‌شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد...) و عبارت عربی (= الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ) بر تقدیرگرایی تأکید دارند؛ یعنی گاهی تغییرات روزگار و اتفاقات زندگی در اختیار انسان نیست و انسان باید به سرنوشتی که خداوند برایش تقدیر کرده، راضی باشد و آن را بپذیرد.